



کاوس کیانی

جایگاهِ گفتمانِ شریعتی

موضوع : گفتمانِ مغلوبِ رهایی‌بخش

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

## ✦ پرسش :

● جناب نگاه! در این شرایط، که روح ناامیدانه‌ای بر جامعه‌ی ما حاکم شده است، اندیشه‌ی شریعتی چقدر می‌تواند، به این جامعه‌ی بی روح، تحرک و حرکت ببخشد؟ آیا می‌تواند دوباره همان شورِ اولیه را به وجود آورد؟ در واقع، جامعه‌ی ما چقدر در شرایطِ فعلی نیازمندِ اندیشه‌ی شریعتی است؟

● در آغاز بهتر است که ما چند واقعیتِ انکارناپذیر را بپذیریم. چرا که امروز، اندیشه‌ی شریعتی، به خاطر چندین عامل، به شکلِ ناعادلانه‌ای، در مظانِ اتهام قرار گرفته است، و علتِ طرح و گسترشِ این اتهامات، کثافتِ وجودی و سیاه‌نماییِ تبلیغاتیِ اصلاح‌طلبان است، که سعی می‌کنند، تا گندی را که خود، به همراهِ مطهری مرتجع، از آغاز انقلاب تاکنون زده‌اند را، به نامِ شریعتی بنویسند!

● اول آن که، این گونه مطرح شده است که، انقلابِ ما ناشی از اندیشه‌ی شریعتی است، که خُب کاملاً غلط است. چون، گرچه اکثریتِ نیروهای کفِ خیابان، و نیروهای روشنفکرِ آغازگرِ این حرکت، از جوانان و دانشجویانِ خودآگاهِ طرفدارِ شریعتی بودند، و ما آنان را در کفِ خیابان می‌دیدیم، اما، واقعیت این است که، ماهیتِ آن انقلاب، زاده‌ی گفتمانِ خمینی بوده، و ربطی به اندیشه‌ی شریعتی نداشت.

● در واقع، در جریانِ مبارزه، "گفتمانِ شریعتی"، که در آغاز، آن گفتمانِ غالبِ در بینِ جوانان بود، رفته رفته، مغلوبِ "گفتمانِ خمینی" شد. چرا که خمینی، با رندیِ تمام، با تلفیقی از گفتمانِ چپ، گفتمانِ شریعتی، گفتمانِ مذهبی، و بعداً در

پاریس، با گفتمانِ دموکراسیِ تزریقیِ بنی‌صدر و یزدی، "گفتمانِ خمینی" را ساخت، و آن را بر حرکتِ انقلابیِ مردمِ حاکم ساخت، و به قولِ خودش، خدعه کرده، و بر انقلابِ مردمِ چیرگی یافت.

● در حقیقت، ما نیروهای خودآگاهِ انقلاب، به تفکیکی اساسی در انقلابِ بهمن قائلیم، و بینِ گفتمانِ خودِ انقلاب، و گفتمانِ نظام، یعنی ایدئولوژی‌ای که بعد از انقلاب رفته رفته حاکم شد، تفاوتی کاملاً ماهوی می‌بینیم، که این تغییرِ ماهیت، توسطِ خودِ خمینی، و دیگر روحانیانِ قدرت‌طلبِ ارتجاعی، نظیرِ مطهری، بهشتی، رفسنجانی، و... و پس از ورودِ گله‌وارِ روحانیتِ غیرِ سیاسی و غیرِ مبارزِ ارتجاعی، و نیز نیروهای ناخودآگاهِ عقب‌مانده‌ی استحمارزده‌ی روستایی، به صفِ انقلاب، رخ داد.

● امروز اما، در دیدِ نسلِ جدیدِ ما، این تفکیکِ اساسیِ بینِ "انقلاب" و "نظام" دیده نشده، و آنان شریعتی را به عنوانِ یکی از عواملِ مهم به وجود آمدنِ این نظامِ ارتجاعی می‌دانند! و البته، همه می‌دانیم که، این "انقلاب"، و در حقیقت این "نظام"، چه بلایی بر سرِ مردمِ ما آورده است، و طبیعتاً، این روندِ ارتجاعی، نامنصفانه، ضرباتی زیان‌بار را، بر جایگاهِ اندیشه‌ی شریعتی در ذهنِ جوانانِ جامعه، که عاملانِ اصلیِ هر تحولِ اجتماعی‌اند، وارد ساخته است.

● و دوم آن که، اساساً با تغییر دوران، یعنی با از بین رفتن نظام‌های کمونیستی، دچار بحران شدن ایدئولوژی چپ، و به محاق رفتن جنبش‌های انقلابی، و جهانی شدن نظام سرمایه‌داری، و پس از آن، هار شدن سرمایه‌داری با گسترش نظام اقتصادی نئولیبرالیسم، که هیچ ارزشی را نمی‌شناسد، تا جایی که می‌بینیم: نه سرمایه‌دار، به اندازه‌ی سه و نیم میلیارد انسان سرمایه دارند، و یک درصد مردم جهان، به اندازه‌ی نود و نه درصد دیگر، از مواهب زندگی بهره‌مندند، گرایش فکری جهانی دچار تحول شده است.

● اکنون، می‌بینیم که، جهان امروز، یک جهان شدیداً تحت سیطره‌ی نظام سرمایه‌داری است، و نظام سرمایه‌داری، با ضربه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی وارد آمده بر جریان چپ جهانی، یکه‌تاز میدان فکری و فرهنگی شده است.

● در این شرایط، طبیعتاً، با توجه به محکوم شدن ایدئولوژی چپ، با آن افراط‌گری‌هایی که در بلوک شرق صورت گرفته، و همه‌ی آن اعمال شرم‌آور، که به نام جریان چپ، به نام سوسیالیسم، و به نام ایدئولوژی، ثبت شده، طبیعتاً، در این میان، بر اندیشه‌ی شریعتی نیز، که یک اندیشه‌ی سوسیالیستی، و یک اندیشه‌ی ایدئولوژیک است، ضربات کاری جبران‌ناپذیری وارد شده است!

● اساساً، امروز دیگر، برخلاف دهه‌ی پنجاه، گفتمانِ شریعتی، یک "گفتمانِ غالب" نیست، بلکه، یک "گفتمانِ مغلوب" است، ضمن آن که، با توجه به غیرتشکیلاتی بودنِ طرفدارانِ آن، ما حتی در بین تمامیِ گفتمان‌های مغلوبِ امروزی، از جریانات و گفتمان‌های بسیار کوچک هستیم!

● پس باید توجه داشته باشیم که، در چنین شرایطی، نباید مثلِ دون کیشوت، بلندپروازانه، هر کاری که دل‌مان خواست بکنیم! مرد عنکبوتی هم نیستیم که هر کاری را انجام دهیم! و باید بپذیریم که، با این روندی که کارها پیش می‌رود، در آینده نیز، گفتمانِ ما، یک گفتمانِ مغلوب خواهد بود!

● ما باید خطِ مشیِ خودمان را ادامه دهیم. و در حین تلاش، صبر پیشه کنیم، تا آن روزی که، گفتمان‌های دیگری، که الان غالب است، نظیرِ گفتمانِ اصلاح‌طلبان، و نیز گفتمانِ ارتجاعیِ حاکم، کاملاً به بن‌بست برسند. گفتمانِ نئولیبرالیسم را هم که الان ملت ما به خوبی درک کرده، که چه دارد می‌کند، و چه بلایی سر مردم می‌آورد!

● ما باید گفتمانِ مان را حفظ کنیم. و تلاشِ مان را با همت و جدیت ادامه دهیم. چون اگر به زیربناها نگاه کنیم، به نیازهای واقعیِ جامعه نگاه کنیم، و به شعارهای مردم توجه

کنیم، جامعه‌ی ما الان برای سه چیز له له می‌زند: برای "آزادی"، برای "برابری" (نفی تبعیض)، هر چند شاید نه به معنای برابری سوسیالیستی، و برای "اخلاق"، یعنی آن معنویتی که از دست رفته است، آن هویتی که از دست رفته است. و این خواستها، درست همان شعار "آزادی، برابری، عرفان"، یعنی همان آرمان شریعتی برای بشر، است.

● پس، آنچه که نیاز امروز جامعه‌ی ماست، همان آرمان عرفان، برابری، آزادی است. که بخش مانا، آرمانی، و حیاتی مکتب رهایی‌بخش شریعتی است. جالب آن که، از سویی، شعار حزب ما این شعار است! و مردم هم دقیقاً همین را می‌خواهند. اما مشکل آن است که، این آرمان شریعتی، که شعار حزب ما نیز هست، الان تنها به صورت یک "جریان فکری"ی مطرح در بین نیروهای خودآگاه مذهبی است، و اگر خواهان آنیم که، این "جریان فکری"، در جامعه‌ی ما اثرگذار باشد، باید آن را به یک "جریان اجتماعی" تبدیل کنیم.

● شما به عملکرد اصلاح‌طلبان نگاه کنید! که در دوره‌ی انتخابات چگونه "جو" می‌سازند: با برپایی جشنواره در استادیوم و استفاده از هنرمندان و فیلم و کلیپ و هزاران امکانات دیگر، و نیز با به کارگیری هر روشی که، هر فاشیستی، هر روحانیتی، هر حوزه‌ای، و هر حقه‌بازی، تاکنون

به کار برده است، تا این که، "جو"ی را ایجاد کنند، "سپهری" را ایجاد کنند، و در نهایت، توده‌ها را به صحنه بکشند!

● ما هیچ کدام از این امکانات را نداریم. اگر هم داشته باشیم، توانِ اجرایش را نداریم! چون هنوز خودمان قومی پریشانیم! ما اول باید یک اتحادی در درونِ خطِ شریعتی ایجاد کنیم، جمع شویم، هماهنگ شویم، و بعد، با استراتژی‌هایی متناسب با هر یک از حوزه‌های اجتماعی، وارد جامعه شویم.

● و آنگاه، سعی کنیم که، این "جریانِ فکری" را، که انسان‌ساز، نجات‌بخش، و رهایی‌بخش است، به یک "جریانِ اجتماعی" تبدیل کنیم. و این اندیشه، قدرتِ آن را دارد که به یک "جریانِ اجتماعی" تبدیل شود، اما امروز، به دلیل بی‌لیاقتی طرفدارانِ این اندیشه، هنوز هم صرفاً یک جریانِ فکری است، و فاقدِ نقشِ اجتماعیِ موردِ انتظار!

● از نظرِ من، بی‌هیچ شک، در طولِ تاریخِ اسلامی، و در کلِ جهانِ اسلام، هرگز اندیشه‌ای چنین رهایی‌بخش و انسان‌گرای پدید نیامده است. و آن اندیشه، ایدئولوژی، و مکتبِ رهایی‌بخشی، که امروز بتواند جامعه‌ی ما، و کلِ جامعه‌های اسلامی را نجات دهد، اندیشه، ایدئولوژی، و مکتبِ شریعتی است. هر چند که، در حالِ حاضر، و در دورانِ نئولیبرالیسمِ هارِ حاکم بر جهان، گفتمانِ شریعتی یک گفتمانِ مغلوب است.



● آری! جامعه‌ی ما به اندیشه‌ی شریعتی نیازمند است، چرا که آرمانِ مکتبِ شریعتی، که آرمانِ عرفان، برابری، و آزادی باشد، آرمانِ امروزِ جامعه‌ی ما نیز هست، اما مشکلِ اساسی این است که، توده‌ی ما، با این اندیشه، آشنا نیست، چون که ما طرفدارانِ این اندیشه، اساساً کاری نمی‌کنیم، و بیش‌تر به جمله‌خوانی و جمله‌پراکنی مشغولیم!

● ضمن آن که، بخشِ عظیمی از طرفدارانِ هیروتنیِ شریعتی، اصلاً صحبت‌شان این است که: مگر شریعتی را می‌شود حزبی کرد؟! انگار طرفِ هنوز مجموعه آثارِ ۷ را ندیده و نخوانده است! و اگر خوانده، اصلاً نفهمیده است. چطور ممکن است که کسی مجموعه آثارِ ۷ شریعتی را خوانده باشد، و این تعریف را که: دولت، سنگرِ طبقه‌ی حاکم است، و حزب باید سنگرِ محرومان باشد، را ندیده باشد؟!!

● من، سوالِ دوستانِ سالار را، تا آنجایی که در این محدوده‌ی زمانی ممکن بود، توضیح دادم. و گفتم که: ما متفرق هستیم، باید جمع شویم، و اندیشه‌ی شریعتی را، از یک "جریانِ فکری"، به یک "جریانِ اجتماعی"، تبدیل کنیم. و در سطحِ وسیعی با توده‌ی مردم ارتباط برقرار کنیم. چرا که ما، از نظرِ شعارِ منطبقِ با نیازِ شهروندِ ایرانی، و انسانِ تنها و تشنه‌ی امروزِ جهان، مشکلی نداریم. الان هم که دارای یک

حزب تازه تاسیس هستیم. پس، نیازمند جذب نیرو هستیم،  
و وارد شدن به ارتباط با مردم، و آغاز کار مردمی.

● گرچه خوب می‌دانیم که، در صحنه‌ی اجتماع، با توجه به  
همه‌ی فریب‌ها و دورغ‌هایی که در این انتخابات می‌بینیم، و  
فرقی هم نمی‌کند که این جناح باشد یا آن جناح، چون کل  
حاکمیت از نظر اخلاقی فاسد است. علاوه بر آن که، باز خمینی  
به تنهایی خدعه می‌کرد، اما امروز اینان با تمام قدرت و  
امکانات دولتی و حوزه‌ای و سپاهی و... خدعه می‌کنند! و با  
چنان روش‌های غیر انسانی کار خودشان را به پیش می‌برند  
که، طبیعتاً، مایی که می‌خواهیم درست عمل کنیم، و هیچ  
حقیقتی را فدای هیچ مصلحتی نکنیم، و مایی که می‌خواهیم  
اخلاق را در مبارزه رعایت کنیم، آن هم در حالی که، همه‌ی  
آن‌هایی که در برابر ما هستند، اساساً ماکیاولیست‌اند، و به  
تعبیر فریبنده‌ی روشنفکران امروزی، "رنال پلتیک" اند، به  
جایی نمی‌رسیم!

● آیا می‌دانید که "رنال پلتیک" در حقیقت یعنی چی؟ یعنی  
ماکیاولیسم! اما چون روشنفکران ما، و حتی روشنفکران  
طرفدار خط شریعتی، خودشان هم وارد این قضیه شدند،  
برای این که بتوانند اعمال‌شان را توجیه کنند، و از آن  
حقیقت‌هایی که در پای مصلحت قربانی کردند، حرفی نزنند،  
چنین کلمات زیبایی را به کار می‌برند: رنال پلتیک! و فکر

می‌کنند که، با عوض کردن کلمه، و شیره مالیدن بر سر مردم، می‌توانند سر خدا را هم شیره بمالند!

● یاد آن دیالوگِ شگفتِ گائوک در فیلمِ میرزا کوچک‌خان افتادم. در یکی از نبردهای جنگلی‌ها با نیروهای دولتی، گائوکِ آلمانی، آن همراهِ عزیزِ میرزا کوچک‌خان، به تنهایی با یکی از آن فنوئال‌های حامی دولت روبرو می‌شود، درست در لحظه‌ای که، آن فنوئال، تمام سکه‌های طلایش را جمع کرده، و در حال فرار بود. او با دیدنِ گائوک، و اسلحه‌ای که به سوی او نشانه رفته بود، آن سکه‌ها را جلوی او گذاشته و می‌گوید: بردار! همه‌ی این سکه‌ها مالِ تو، و مرا رها کن بروم. اینجا خلوت است، و هیچ کسی ترا نمی‌بیند. تو این پول را بگیر و برو! و مرا هم به حالِ خود واگذار!

● گائوک در پاسخ گفت: نه! اتفاقاً یکی دارد ما را می‌بیند! فنوئال گفت: اینجا که کسی نیست. گائوک گفت: به بالا نگاه کن! در بالای سرِ ما، خدایی هست، و دو چشمی که نظاره‌گرِ گفتگوی ماست!

● و این روشنفکرانِ سازشکارِ ما خوب بدانند که، با فدا کردنِ "حقیقت" در پای "مصلحت"، هر چند تحتِ نام‌های فریبنده‌ای چون "رنال پلتیک"، هرگز نمی‌توانند خودشان را توجیه کنند، هرگز! و مطمئن باشند که، دو چشمِ بینایی در

این هستی، در هر لحظه و در هر جایی، نظاره‌گرِ هر پندار و  
گفتار و کردارِ آنان است، و می‌بیند که آنان دارند چه  
گوهرهای عزیزی را قربانی می‌کنند!



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : تیر ۹۸

کانون آرمان شریعتی

